مصطفی رحیمی نائینی [1]

(۱۳۸۱ ـ ۱۳۰۴)

عبدالحسین آذرنگ

مصطفی رحیمی روشن‌فکری چندجنبه بود و گذشته از ترجمهٔ چندین و چند کتاب و مقاله، در زمینه‌های دیگری هم قلم زد، ازجمله در داستان، نمایشنامه، نقد ادبی و مقاله‌نویسی. از او به‌عنوان یکی از بهترین مقاله‌نویسان معاصر ایران یاد شده است. حقوق‌دانی بود که تألیف‌اتی هم در این زمینه دارد. در حماسه‌های فردوسی، شعر خیام و حافظ سال‌ها غور کرد و حاصل بررسی‌ها و تأملاتش را دراین‌باره نوشت و انتشار داد. برپایهٔ همین نوشته‌های منتشرشده، او را می‌توان در سلک شاهنامه‌پژوهان و حافظ‌پژوهان جای داد. دربارهٔ شماری از معاصران و تا جایی که به‌طور خصوصی اطلاع دارم، درخصوص دیدگاه‌های احمد کسروی و علی شریعتی بررسی و تعمق داشت، اما نمی‌دانم یادداشت‌های او درخصوص دیدگاه‌های این دو مکتوب و مدون شده، یا از او برجای مانده است یا نه. او از بارزترین روشن‌فکرانی بود که در دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از تعهد در هنر و ادبیات و هنرمندان و نویسندگان پای‌بند به تعهد اجتماعی و سیاسی دفاع کردند. مقاله‌ها، نقدها، ترجمه‌ها و مجموعه‌هایی که از او در این باب انتشار یافته، او را به مدافع و ترویج‌گر جدی و پایدار هنر و ادبیات متعهد تبدیل کرده است. او همچنین جزو نخستین کسانی بود که دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی ژان‌ـپل سارتر و آلبر کامو را به جامعهٔ فارسی زبان معرفی کرد و ترجمه‌هایی از برخی نوشته‌های این دو اندیش‌مند و نویسنده انتشار داد. آشنایی‌اش با دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی، که در زمانهٔ او رواج نسبتاً گسترده‌ای یافته بود، بر قوت نظرگاه‌های انتقادی خود او بر برخی جنبه‌های نگرش و تحلیل مارکسیستی افزود، که روزگاری در عهد جوانی و از سر آرمان‌خواهی دل در گرو آن بسته بود. کتاب مستقلی که با عنوان *مارکس و سایه‌هایش*، تألیف و منتشر کرد، شاید به منزلهٔ وصیت‌نامهٔ سیاسی‌اش به‌شمار آید. او در سراسر عمر فعالش، از زمانی که قلم به دست گرفت و تا زمانی که قلم از دست او افتاد،

همواره مدافع بی قید و شرط آزادی و عدالت اجتماعی بود.

در این نوشتهٔ کوتاه به نقش او در مقام مترجم و به شمه‌ای کوتاه از احوال و آثار او اشاره می‌شود. جنبه‌های دیگری از زندگی و فعالیت‌های او هست، اعم از گفته و ناگفته، که مجال اشاره به آنها در اینجا نیست.

مصطفی رحیمی نائینی، در ۲۹اسفند۱۳۰۴ در خانواده‌ای متوسط و فرهنگی در نائین زاده شد. پدرش از پیرنیاهای نائین و عضو مالیه بود که نخست در آن شهر به خدمت مشغول بود و سپس به یزد منتقل شد. مصطفی رحیمی به اقتضای محل کار پدرش، در نائین و یزد تحصیل کرد و برای پایان بردن دورهٔ دبیرستان به اصفهان رفت. قناعت و سخت‌کوشی، که در مراحل مختلف زندگی‌اش دیده شد، از تأثیر محیط و فضای حاکم بر نواحی حاشیهٔ کویر و شیوه‌های تربیتی همان نواحی برکنار نبود.

در ۱۳۲۴ به دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران راه یافت و دورهٔ سه‌سالهٔ آن زمان دانشکده را در رشتهٔ حقوق قضایی در ۱۳۲۷ به پایان رساند. همزمان با تحصیل، در دفترخانهٔ اسناد رسمی به کارهای دفتری و در بانک ملی ایران کار کرد و هزینه‌های تحصیلی‌اش را از راه درآمدهای خودش تأمین کرد. فارغ‌التحصیل که شد ۲۳ساله بود و برای ورود به دادگستری و شروع کار قضایی باید ۲۵ سال تمام سن می‌داشت. ازاین‌رو، ناچار شد درخواست کِبَرِ سن بدهد و لذا سال تولدش به خطا و بیش‌تر از سن حقیقی‌اش در منابع ذکر شده است.

پس از استخدام در دادگستری به شهر تویسرکان مأمور شد، اما پس از مدت کوتاهی او را برای گذراندن خدمت نظام‌وظیفه احضار کردند. از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ دورهٔ خدمت وظیفه را با درجهٔ ستوانی در دانشکدهٔ افسری در تهران گذراند. علی عمویی، از سران حزب تودهٔ ایران، که در آن زمان در آنجا فرماندهٔ گروهان بود، در کتاب خاطراتش می‌گوید که رحیمی در گروهان تحت فرماندهی او خدمت کرده است. رحیمی پس از پایان بردن دورهٔ خدمت زیر پرچم به دادگستری بازگشت و از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ در دادگستری شهرکرد و اصفهان با جدیت و امانت به خدمات قضایی ادامه داد. در ۱۳۳۷ با هزینهٔ شخصی و به پشتوانهٔ پس‌انداز مختصری که طی چندسال کار اندوخته بود، برای گرفتن مدرک دکتری در رشتهٔ حقوق جزا راهی فرانسه شد. در ۱۳۳۹ به کشور بازگشت، پس از مدتی به ادارهٔ حقوقی دادگستری انتقال یافت و تا زمان بازنشستگی زودرس و پیش از موعد در ۱۳۵۳، مدیر بخش بین‌المللی ادارهٔ حقوقی بود. به گفتهٔ یکی از دوستانش، او به این سبب به بازنشستگی پیش از موعد ناچار شد که به بی‌عدالتی و تبعیض در دستگاه قضا تن نمی‌داد.

رحیمی در ۱۳۴۶ پس از گذراندن آزمونی، با استفاده از بورس دولت فرانسه و برای تکمیل مطالعات حقوقی در موسسهٔ بین‌المللی، راهی پاریس شد. در همان زمان که مشغول تحصیل بود، جنبش دانشجویی فرانسه در ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش رخ داد. کارگران و سپس بخشی از مردم فرانسه به آن پیوستند و به جنبش گستردهٔ سراسری تبدیل شد و نقاط دیگری در جهان را تحت تأثیر قرار داد. او از نزدیک این رویداد بی‌سابقه را مشاهده و بررسی کرد و نتیجهٔ مشاهدات مستقیم و عینی‌اش را به‌صورت مقاله‌ای با عنوان«از ۱۷۸۹تا ۱۹۶۸» انتشار داد که از جملهٔ بهترین مقاله‌های او هم به شمار آمده است. در این مقاله به تحولی پرداخت که از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹م تا جنبش دانشجویی فرانسه—که به نظر برخی تحلیل‌گران گونهٔ خاصی از انقلاب بوده—ادامه یافته است. او همچنین در این مقاله، مستقیم و غیرمستقیم به اوضاع سیاسی زمان اشاره کرد و گوشهٔ چشمی هم به حال و هوای آن روز ایران داشت.

رحیمی مدام در حال خواندن و نوشتن بود. در دیدارهای دوستانه‌اش هم بیشتر وقت صرف گفت‌وگو و بحث دربارهٔ مسائل مبتلابه می‌شد. از زمان بازنشستگی تا آستانهٔ انقلاب به ترجمهٔ کتاب و مقاله، مقاله‌نویسی و گاه نقد کتاب مشغول بود. پس از آغاز تحرکات سیاسی، در شب‌های شعر انستیتو گوته در مهرماه ۱۳۵۶ شرکت، و در شب هشتم در بارهٔ «فرهنگ و دیوان» سخنرانی کرد. در جریان انقلاب ۱۳۵۷ش دربارهٔ سیر، مسیر، هدف و مدیریت انقلاب نظرش را با همان روش صریح و صمیمی خودش در مطبوعات بازتاب داد. او از مخالفان آشتی‌ناپذیر رژیم شاهنشاهی و از موافقان انقلاب ۱۳۵۷ بود و به سهم خود از هیچ کوششی برای سرنگونی آن رژیم فروگذاری نکرد، رژیمی که به نظر او استبدادی، سرکوب‌گر، فاسد، تباه‌شده، وابسته به بیگانگان و ضد منافع ملی و اصلاح‌ناپذیر می‌نمود.

رحیمی پس از تحولات اجتماعی گسترده و ناشی از انقلاب، خوانندگان پیشینِ علاقه‌مند به نوشته‌هایش را از دست داد. او در انتخاب موضوع برای نگارش و ترجمه به نوعی سرگردانی دچار شد و تا مدتی چشم‌انداز روشنی پیشِ روی نداشت که چه چیزی خطاب به چه کسی بنویسد یا ترجمه کند. خوانندگان پیشین‌اش بر اثر همان تحولات و نیز تغییر یافتن اولویت‌ها و ضرورت‌ها، عملاً از او دور شدند و این چرخش، تأثیری ناگوار بر او گذاشت. مدتی طول کشید تا توانست با نگارش و ترجمهٔ آثاری با مضمون‌هایی کم‌وبیش متفاوت با گذشته، جایگاه تازه‌ای در جامعهٔ اهل قلم و در میان خوانندگانی دیگر بیابد و دورهٔ دیگری در زندگی فعال او آغاز شود.

مصطفی رحیمی در ۹مرداد۱۳۸۱ بر اثر سقوط از پشت‌بام منزلش درگذشت. آیا این سقوط بر اثر از دست‌دادن تعادل بوده یا علت دیگری داشته، نکته‌ای است مجهول. از او بیش از چهل کتاب و بیش از دویست مقاله انتشار یافته است. یادداشت‌های بسیاری در چندین زمینه و دربارهٔ موضوع‌های در دست بررسی از او برجا مانده که تا این زمان (۱۴۰۰ش) انتشار نیافته و در اختیار خانوادهٔ اوست.

رحیمی قریحهٔ شاعری داشت و در آغاز جوانی می‌خواست شاعر شود. دانش‌آموز دبیرستان بود که منظومه‌ای به تقلید از میرزادهٔ عشقی ساخت و در آن به رفتن رضاشاه از کشور اشاره، و از آزادی ستایش کرد. با تشویق دبیرانش هم روبه‌رو شد. نخستین دفتر شعرش *بهشت گمشده* (تهران، ۱۳۲۸ش) نام داشت. خودش بعدها در داوری دربارهٔ این دفتر گفت: «به تمام معنا بی‌ارزش». دومین دفتر شعرش با نام *شب*، در اصفهان منتشر شد (۱۳۳۷ش). دربارهٔ این دفتر هم باز خود او گفت: «شاید نمره‌ای حدود ۱۰ و ۱۲ داشته باشد». شعرهای بعدی‌اش در ۱۳۳۹ تا۱۳۴۰ش با تأیید پرویز ناتل خانلری و محمدرضا شفیعی کدکنی در ماهنامهٔ *سخن* انتشار یافت و این آخرین دورهٔ شعرسرایی او بود. به گفتهٔ خودش، در پرورش قریحهٔ شاعری‌اش نکوشید.

رحیمی شعری با عنوان «بازگشت عقاب» سرود که به شعر معروف «عقاب» از ناتل خانلری تعریض داشت. در این شعر نزدیک‌شدن او به حکومت و پذیرفتن سمت وزارت نکوهش شده بود. بااین‌حال، با پادرمیانی دوستانی از همکاران ماهنامهٔ *سخن*، ناتل خانلری و او دیدار و گفت‌وگویی کردند که به همکاری گهگاهی‌اش با ماهنامهٔ *سخن* انجامید. رحیمی پس از دست‌یافتن به شهرت از راه نوشته‌ها، نقدها و ترجمه‌هایش، سرودن شعر را ترک گفت، یا از انتشار سروده‌هایش خودداری کرد؛ اگرچه شخصاً شاهد بوده‌ام که طرفداران شعرهای سیاسی و تعهد ادبی، به پاره‌ای از شعرهای او همچنان علاقه نشان می‌دادند.

رحیمی شماری از داستان‌هایش را با نام مستعار نوشت، ازجمله: *باید زندگی کرد؛ و قصه‌های آن دنیا* (هر دو با نام احمد سُکانی، ۱۳۵۶) و *اتهام* (با نام مستعار مصطفی الراوی، ۱۳۵۷). خود او در داوری دربارهٔ *اتهام* گفته است: «واقعاً وزنی ندارد، و چون همزمان با انقلاب منتشر شد، در انبوه کتاب‌ها و رویدادها گم شد».

از نمایشنامه‌های او از این آثار می‌توان یاد کرد: *آناهیتا* (۱۳۴۹)؛ *تیاله* (در گویش نائینی به تیغال یا شکر تیغال گفته می‌شود، ۱۳۵۳)؛ *دست بالای دست* (۱۳۵۶)؛ و *هملت* (اقتباس از نمایشنامهٔ شکسپیر، ۱۳۷۱). *هملت* به کارگردانی قطب‌الدین صادقی، کارگردان تئاتر، سر

صحنه رفت. رحیمی در بارهٔ *آناهیتا* و *تیاله* گفته است که این دو نمایشنامه هم با استقبال محافل دانشجویی روبه‌رو شد و اجرای نمایشی داشت. *دست بالای دست* را هم ضعیف‌ترین نمایشنامهٔ خود دانسته که نظر کسی را جلب نکرده است.

از تألیف‌های رحیمی از این کتاب‌ها می‌توان یاد کرد: *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی* (۱۳۴۷، با چاپ‌های مکرر). این کتاب پژوهشی است دربارهٔ قانون اساسی مشروطه و به نظر بعضی منتقدان مهم‌ترین اثر رحیمی است. تألیف‌های دیگر او از این قرار است: *اصول حکومت جمهوری* (۱۳۵۸)؛ *تراژدی قدرت در شاهنامه* (۱۳۶۹)؛ *دربارهٔ جلال آل‌احمد* (۱۳۷۰). رحیمی با دیدگاه جلال آل‌احمد و داریوش شایگان دربارهٔ غرب و غربزدگی موافق نبود و بر دیدگاه‌های هر دو نقد نوشت. *حافظ اندیشه* (۱۳۷۱)؛ *سیاوش بر آتش: تحلیلی از داستان‌های فریدون، کاووس، سیاووش، کیخسرو* (۱۳۷۱)؛ *عبور از فرهنگ بازرگانی* (۱۳۷۴).

آخرین کتابی که نوشت، *مارکس و سایه‌هایش* (۱۳۸۳) بود. این کتاب حاصل سال‌ها مطالعه، اندیشه‌ورزی، بررسی و کلنجار با باورهایی است که داشت و دربارهٔ آنها بازاندیشی هم می‌کرد. این کتاب درعین‌حال آخرین تحولات را در دیدگاه او دربارهٔ آرای مارکس، تفسیر و نیز نقد دیدگاه‌های مارکس نشان می‌دهد. *مارکس و سایه‌هایش* پس از مرگ رحیمی انتشار یافت و او متأسفانهٔ نسخهٔ چاپ‌شدهٔ کتابش را ندید.

در همهٔ آثار حقوقی و سیاسی رحیمی، بدون استثنا، گرایش به عدالت اجتماعی، آزادی و مردم‌سالاری، و نیز تأکید بر شأن انسانی و حقوق فردی غالب است. در تحلیل‌های ادبی‌اش گذشته از توجه به این جنبه‌ها، معضل پیچیدهٔ قدرت و مناسبات شخصیت‌های آثار او در موقعیت‌های مختلف با نفس قدرت، از زاویهٔ نگرش خود او واکاوی شده است.

رحیمی در مقاله‌نویسی بسیار چیره‌دست و خوش‌قلم بود. مقاله‌هایش از جنبهٔ ساختار، نظم موضوعی، پرداختن به نکته‌های اصلی، تازگی مضمون، زبان و بیان روشن، رسا، موجز، پرهیز از حاشیه‌روی و پرداختن به نکات فرعی و جزئی ممتاز بود. از او چندین مجموعهٔ مقاله منتشر شده است و مجموعه‌ها گاه از چند ترجمه، و گاه نیز ترکیبی از ترجمه و تألیف تشکیل، یا با شرح، توضیح و تفسیر همراه بود. همهٔ ترجمه‌هایش از مقاله‌های برگزیده به قلم نویسندگان مختلف، با دیدگاه خود او کم‌وبیش سازگاری داشت.

رحیمی از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه می‌کرد و این زبان را بیشتر از راه خودآموزی فراگرفته بود. گاه ترجمه‌هایش به‌صورت پراکنده در نشریات مختلف چاپ می‌شد و سپس

در مجموعهٔ مدونی به‌صورت کتاب انتشار می یافت. *یأس فلسفی* (مشهد، ۱۳۴۵) نخستین مجموعه از این دست بود. *هنرمند و زمان او* (نوشته‌هایی از ژان‌پل سارتر؛ آلبر کامو؛ و دیگران، تهران، ۱۳۴۵) در همان سال انتشار یافت. این دو مجموعه مقاله از عامل‌های اصلی شهرت او در میان خوانندگان علاقه‌مند به مقولهٔ تعهد اجتماعی‌ادبی بود که در دههٔ ۱۳۴۰ طرفداران بسیاری داشت. این دو کتاب درعین‌حال رحیمی را در جایگاه روشنفکر و صاحب‌قلمی خوش‌نثر قرار داد.

مجموعه‌های مدون دیگری هم از رحیمی انتشار یافت، مانند *نگاه* (۱۳۴۸)؛ *دیدگاه‌ها* (۱۳۵۲)؛ *ادبیات و اندیشه* (۱۳۵۶)؛ *نیم‌نگاه* (۱۳۵۶؛ به سبب سانسور دولتی بعضی از مقاله‌های مجموعهٔ *نگاه* حذف، و باقی‌مانده در این کتاب بازنشر شد)؛ *رسالت هنر* (۱۳۵۶)؛ *دربارهٔ جمهوری اسلامی* (چند مقاله و متن سخنرانی، ۱۳۵۷)؛ *حقوق و جامعه‌شناسی* (۱۳۵۸)؛ *تعهد کامو* (۱۳۶۲)؛ *جنگ خلیج فارس* (پیر سالینجر، ۱۳۷۰)؛ *گام‌ها و آرمان‌ها* (۱۳۷۱)؛ *سخن پاز* (اوکتاویو پاز، اصفهان، ۱۳۷۱)؛ *پروستریکا و نتایج آن* (گردآوری و ترجمه، ۱۳۷۰)؛ *چرا شوروی متلاشی شد؟* (گردآوری و ترجمه، ۱۳۷۳)؛ و بالاخره *آزادی و فرهنگ* (تألیف و ترجمه، ۱۳۷۴).

رحیمی چندین اثر ادبی و غیرادبی را از فرانسوی به فارسی ترجمه کرد. او کتاب‌هایی را برای ترجمه برمی‌گزید که با نگرش فلسفی‌سیاسی خود او همسویی داشته باشد. *اگزیستانسیالیسم یا اصالت بشر* (ژان‌پل سارتر، ۱۳۴۴، با چاپ‌های مکرر) ترجمه‌ای بود که از جانب اهل فلسفه پذیرفته نشد، اما طرف توجه شماری از جوانان سیاسی‌اندیش و چپ‌گرا قرار گرفت. پس از ترجمهٔ این کتاب، دوستش ابوالحسن نجفی او را به ادامهٔ ترجمه تشویق کرد و تشویق او هم در ادامهٔ کار ترجمه موثر واقع شد. *ادبیات چیست؟* (ژان‌پل سارتر، ۱۳۴۸) ترجمهٔ مشترک او و ابوالحسن نجفی است. استقبال از این کتاب گسترده بود و حتی به‌عنوان کتابی کمک‌درسی جزو منابع دانشگاهی قرار گرفت. *آنکه گفت آری، آنکه گفت نه* (برتولت برشت، ۱۳۴۸)؛ *اُرفهٔ سیاه* (ژان‌پل سارتر، ۱۳۵۱)؛ *ننه دلاور و فرزندان او* (برتولت برشت، ۱۳۵۲. این ترجمه را کیکاووس جهانداری، مترجم آلمانی‌دان، به درخواست خود رحیمی با متن اصلی آلمانی مقابله کرد)؛ *نقد حکمت عامیانه* (سیمون دو بوار، ۱۳۵۴)؛ *رسالت هنر* (۱۳۵۵)؛ *مجازات اعدام* (مارک آنسل، ۱۳۵۶)؛ *آنچه من هستم* (ژان‌پل سارتر، ۱۳۵۷)؛ *دیالکتیک* (پل فولکیه، ۱۳۶۲)؛ و *پرولتاریا، تکنولوژی، آزادی، آن سوی سوسیالیسم* (آندره گُرز، ۱۳۶۳).

رحیمی چندین نقد بر داستان‌های خارجی و کتاب‌های ادبی نوشته است. نقد کتاب *بچه‌های کوچک این قرن* (ترجمهٔ ابوالحسن نجفی) از بهترین نمونه‌های نقد داستان، و نقد کتاب *دمی با خیام* (نوشتهٔ علی دشتی) با عنوان «دمی با دشتی» از بهترین وکوبنده‌ترین نقدهای ادبی اوست.

رحیمی در زمینهٔ هنر و ادبیات به تعهد و رسالت نویسنده در برابر خواننده اعتقاد داشت و برای ادبیات وظیفه قائل بود. ازاین‌رو، در فضای چپ‌زده و سیاسی دههٔ ۱۳۴۰ و دههٔ ۱۳۵۰ تا انقلاب، که مفهوم تعهد سیاسی، ادبی و هنری طرفدارن بسیار و سینه‌چاکی داشت، مجادله‌ای قلمی، و البته مؤدبانه، میان او و دوست قدیمی و همکار قلمی‌اش ابوالحسن نجفی در گرفت. بحث میان آن دو از جرگه‌های تخصصی فراتر رفت و طرف توجه شماری از خوانندگان عمومی هم قرار گرفت.

دیدگاه سیاسی رحیمی در مجموع و به‌طور اخص سوسیال‌دموکراسی به شیوهٔ غربی و متمدنانهٔ آن بود، بیشتر شبیه به سوسیال‌دموکراسی‌های سوئدی، فرانسوی و آلمانی. جایگاه او در طیف چپ میانه بود. به مرور ازچپ سارتری دور شد، اما همچنان سوسیالیست باقی ماند. او «سوسیال‌دموکرات»، «نقاد مارکسیسم» و «متعهد به تحول» هم به‌شمار آمده است. رحیمی عمرش را «خردمندانه و شرافتمندانه» وقف آرمان‌ها، اندیشه‌ها و معتقداتش کرد. افزون بر جنبه‌هایی که پیشتر به آنها اشاره شد، مفاهیم و مضامینی مانند ملی‌گرایی، قدرت و قدرت سیاسی، مخالفت با اندیشه‌های جهان‌وطنی، برطرف شدن استبداد، دیکتاتوری، استثمار و استعمار هم موضوع بررسی‌های او بود. رحیمی اخلاق و معنویت را مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهندهٔ نظام سیاسی‌اجتماعی می‌دانست، اما این هدف را بدون تأمین معاش و نیازهای ضروری مردم تحقق‌پذیر نمی‌دید. مدافع اخلاقی‌کردن سیاست و اقتصاد بود و فرهنگ ملی و دینی را پالوده و آراسته می‌خواست. در عمرش هیچ‌گاه به هیچ‌یک از کانون‌های قدرت نزدیک نشد و عضو هیچ‌یک از دستگاه‌های رسمی قدرت نبود. قاضی پاک‌دست و نفوذناپذیری بود، زندگی جمع‌وجور و ساده‌ای داشت و در عصر رواج فساد و تباهی از بارزترین روشن‌فکران منزه و نیالوده‌ای بود که همهٔ توان و کوشش خود را در راه روشن‌گری جامعه‌اش صرف کرد و تا جایی که اوضاع و احوال اجازه می‌داد، قلمش در خدمت دفاع از حقوق اساسی مردم و جامعه بود.

منابع

افزون بر منابع یادشده در متن و اطلاعات مستقیم و شخصی نویسندهٔ این مطلب، نک: این منابع: آذرنگ، عبدالحسین، *از این سو و آن‌سو: دستچینی از نوشتارها و گفتارها*، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۲۹ به بعد؛ همو، *شصت چهره از میان قاجاریان و معاصران*، تهران، ۱۳۹۰، ص ۴۴۸؛ *اندیشه و هنر*، کتاب ششم (۱۳۴۷)؛ پیشداد، امیر، «سیمای یک انسان نجیب»، *مهرنامه*، ش۱۳ (تیر ۱۳۹۰)، ص۱۵۸ ـ ۱۶۴؛ *تاریخ شفاهی نشر ایران*، ویرایش دوم، به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی؛ تهران، ۱۳۹۳، ص ۲۳۸، ۲۴۰؛ رحیمی، مصطفی، «ادبیات و مسئولیت اجتماعی»، *حافظ*، ش۷۸ (بهمن ۱۳۸۹)؛ص ۳۲ ـ ۳۴؛ همو، «گفتگو با دکتر مصطفی رحیمی»، مترجم، ش۳۲ (بهار ـ تابستان ۱۳۷۹)، ص۳۹؛ همو، *مارکس و سایه‌هایش*، تهران، ۱۳۸۳ش، ص۴۵؛ ستّاری، جلال، « تو آب روان بودی...»، *بخارا*، ش۲۵ (مرداد ۱۳۸۱)؛ ص۲۷۷؛ «سلسله گفت‌وگوها پیرامون نشر و فرهنگ: گفت‌وگوی پانزدهم»، *بخارا*، ش۲۰(مهر ـ آبان ۱۳۸۰)،ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳؛ شایگان، حسن، «وداع با دکتر مصطفی رحیمی»، *علوم سیاسی*، ش ۱۷۹ ـ ۱۸۰(مرداد ـ شهریور ۱۳۸۱)، ص۲۹۳؛ عمویی، علی، *صبر تلخ: تاریخ شفاهی چپ ایران*، برلین، ۱۳۹۹، ج۱، ص۱۴۳؛ قاسمی، سید فرید، *مطبوعات کتابگزار*، تهران، ۱۳۸۲، ج۱، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۵، ۱۱۸؛ گیلانی، فریدون، *لحظه‌های کوتاه، اندیشه‌های بلند: مجموعه مصاحبه‌ها*، مشهد، ۱۳۴۹، ص۶۴-۵۰؛ ماهرویان، هوشنگ، «روشنفکری ایران به او جفا کرد»، *مهرنامه*، ش۱۳(تیر ۱۳۹۰)، ص۱۶۸؛ محبی، سعید، «روشنفکر معیار»، *مهرنامه*، ش۱۳ (تیر ۱۳۹۰)، ص ۱۵۶؛ هاشمی، محمد منصور، «مصطفی رحیمی: تعهد به تحول»، *بخارا*، ش۹۱ (بهمن ـ اسفند ۱۳۹۱)، ص۱۲۶ و بعد.

---

[1] اطلاعاتی که در بارهٔ اوایل زندگی او در منابع مختلف انتشار یافته ناقص و گاه متناقض است. نکاتی که در این این‌جا می‌بینید، بر پایهٔ اطلاعاتی است که خانوادهٔ او در اختیار نویسنده گذاشته‌اند و همین‌جا با استفاده از فرصت، از اعضای خانوادهٔ رحیمی، و به ویژه فرزندش دکتر سهراب رحیمی نائینی، سپاس‌گزاری می‌کنم ـ ع.آ.